

مدرک تازه ای مربوط به زندگی زردشت

بخشی از کتاب: بیست مقاله تقی زاده

چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب

چاپ دوم: سال ۱۳۴۶

گردآوری نسخه (pdf): حمیدرضا میرزاخانی

۱

مدرك تازه‌ای مربوط بزندگی زردشت

ترجمه از

'A New Contribution to the Materials
Concerning the Life of Zoroaster'

Bulletin of the School of

Oriental Studies

Vol. VIII, part 4, 1937

مدرك تازه‌اي مربوط بزندگي زردشت

زندگي زردشت از زمان هايده Hyde و آنکتیل Anquetil باين طرف مورد تحقيق دقيق قرار گرفته وبهمه مدارك بصورت وسيع مستوفي رسيدگي لازم بعمل آمده است . آنچه در اين مسأله دشوار نوشته شده ومباحثات ومناقشات كه ميانه دانشمندان صورت گرفته ، با اسناد ومدارك معدود و جزئي كه در اختيار داريم بهيچ وجه درخور مقايسه نيست . حتي معلوماتي هم كه در اختيار داريم فاقد دقت وصحت است و چندان قابل اعتماد نيست . با وجود اين همه اسناد قديمي مربوط بزردشت با كمال دقت مورد رسيدگي قرار گرفته ، و بسياري از آنها را محققان در تاريخ ايران جمع آوري کرده اند . مهمترين مجموعه‌اي از اين قبيل كه تا كنون فراهم آمده اثر معروف پروفيسور ا . و . و . جكسن A. V. W. Jackson بنام زردشت پيغمبر ايران باستان است كه خود وي وشاگردانش و ديگران بعدها بر آن چيزهائي افزوده اند .

بتازگي نوشته‌اي از بيروني ، دانشمند معروف قرن يازدهم ، در باره زندگي زردشت بدست آمده كه شايسته است بر آنچه تا كنون در اين باره انتشار يافته افزوده شود . اين سند عبارت از قسمتي از كتاب معروف الآثار الباقية عن الهمون الخالية تأليف بيروني است كه متن عربي وترجمه انگليسي آن را زاخاو Sachau انتشار داده است . چون نسخه‌هائي كه زاخاو مبناي چاپ قرار داده نقصهائي داشته است ، در چندجاي

این کتاب چاپی نیز افتادگی هائی مشاهده می‌شود. یکی از این افتادگی‌ها در فصلی است که از زنداقه و سازندگان دینهای باطل سخن می‌راند، و در چاپ زاخائو صفحات ۲۱۴-۲۰۴ را فرا می‌گیرد. آشکار است که قسمت مهمی از پایان صفحه ۲۰۵ افتاده است و خود زاخائو این افتادگی را در حاشیه صفحه باز کر عبارت «Grosse Leücke» یعنی «جای خالی عمده» یاد آور شده است.

در طهران چند نسخه از این کتاب موجود است که زاخائو از آنها اطلاعی نداشته. یکی از این نسخه‌ها نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار (اکنون مدرسه معقول و معقول) است. محتملاً شاهزاده دانشمند علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه هم که در حدود نیم قرن پیش وزیر معارف ایران بود نسخه دیگری در دست داشته که فقراتی از آن را در کتاب فلك العادة، چاپ ۱۲۷۸ هجری، طهران، آورده که با چاپ زاخائو اختلاف دارد.

در کتاب تازه و جالبی بنام دانشمندان آذربایجان، مؤلف آن محمد علی تربیت تبریزی، پیروی از خبری مبنی بر اینکه زردشت در آذربایجان متولد شده، فصلی را باین «معروف ترین مرد آذربایجانی» اختصاص داده است. این کتاب بتازگی در طهران در ۴۱۴ صفحه انتشار یافته و در واقع فرهنگی مشتمل بر ترجمه احوال دانشمندان ایالت آذربایجان (بمعنی وسیع این کلمه) است که بترتیب حروف تهجی مرتب شده. در مقاله «زردشت» مندرج در صفحات ۴-۱۶۳ این کتاب مؤلف پس از نوشتن چند سطر در خصوص تحقیقات جدید در باره حیات زردشت، بهترین راه بدست دادن گزارش صحیحی از دوره زندگی این پیغمبر ایرانی را آن دانسته که فقره‌ای از کتاب الآثار الباقیه بیرونی را عیناً نقل کند، و ظاهراً این فقره را از یکی از نسخه‌های مذکور در فوق اقتباس کرده است. این فقره که جای یکی از قسمتهای خالی چاپ زاخائو را پر می‌کند چنین است:

«ثم اتم، زرداشت بن سفیدتومان الأذربایجانی من نسل منوشهر الملك واهل

بيوتات موقان و اعيانها و اشرافها وذلك عند مضي ثلثين سنة من ملك بستاسف في مددغه مشقة الجانبين عن اليمين وعن الشمال مزتر بززار من ليف مقرر بقرام من لبد و معه طرس بال قد ضمّه بيده الى صدره فيزعم المجوس انه نزل من السماء من سقف الايوان يبلغ عند انتصاف النهار فيشقّق (؟ فتشقّق) له السقف و اتاه بستاسف من قبلولته فدعاه الى المجوسية و الى انتهاء الايمان بالله و تسبيحه و تقديسه و الكفر بعبادة الشيطان و طاعة الملوك و اصلاح الطبيعة و نكاح اقرب الانساب فاما نكاح الامهات فقد سمعت الاسبيد مرزبان بن رستم يحكي انه لم يسنّ ذلك لهم و انما افتي به حين جمع له بستاسف كبار اهل زمانه و علماءهم فسألوا في خلال مسائلهم عمّن انفرد عن الناس مع امه و خشي انقطاع نسله و لم يجد سبيلا الى الظفر بالاناث غير امه فاجابهم بجواز و طي الام له و جاء بكتاب يسمّونه ابستا و هو على لغة مخالفة للغات جميع الامم بل هو مبني بلغة مفردة بحروف زائدة العدد على حروف جميع اللغات لعلّا [كذا]¹ يخنص بعلمه اهل لسان دون لسان و وضعه بين يدي بستاسف و قد حضر علماء اهل مملكته فاجتمع الخلق منهم و امر باذابة النحاس فاذيب و قال اللهم ان كان هذا كتابك الذي ارسلتنى به الى هذا الملك فامنع مضرة النحاس عني ثم امر بصبه عليه فافرغ على صدره و بطنه فجرى فوقه و تحته و تعلّق بكلّ شعرة من شعوره بندقة مستديرة من نحاس و سمعت ان تلك البنادق كانت محفوظة في خزائهم ايام ملكهم فاجابه بستاسف و زعم ان ملائكة من عند الله جائته فامرته ان يؤمن بزرادشت حين اتى² قبول ما جاء به و مكث بعده ذلك³ يدعو الى دينه سبعين سنة و قيل بل ستة و اربعين و قد زعم العبرانيون ان زرادشت من تلامذة الياس النبي و ذكر هو في كتاب المواليد انه كان يقتبس العلم بحرّان في صباه من البوس الحكيم و زعم الروم انه كان من الموصل و لعلهم ضافوا في هذا القول حدود آذربايجان الى حدود موصل و زعمت اليونانية

١- ظاهراً ، لثلاً .
٢- ظاهراً يكي دو كلمه ازاينجا افتاده است ، و شايد بجاي كلمة « قبول »
٣ - « بعد ذلك » بايد خواند .

و حکى ذلك امونيوس فى كتاب الذى عمله فى آراء الفلاسفة انه كان لفيثاغورث تلميذان يقال لاحد هما فلايوس وللآخر فيلو كوس فاما فلايوس فانه صار الى بلاد الهند وتلمذ له برهمى الذى ينسب اليه البراهمة سبع سنين وتلقى عنه رأى فيثاغورث فلما مات فلايوس اخذ برهمى آرائه على مذهب فيثاغورث واما فيلو كوس فانه صار الى بابل فلقبه وارطوش المعروف بزرادشت بن بور كشسب المشهور بسفيدتومان واخذ منه المذهب فلما مات فيلو كوس دخل زرادشت جبل سبلان ومكث فيه سنين حتى انفق كتابه وحدث ما احدث والصحيح انه كان من آذربايجان دليل هذا هو ما حكيناه عنه انه ذكر فى كتابه المواليده انه كان يختلف مع ابيه الى حرّان وتلقى [كدا] البوس الحكيم فيستفيد منه وقد ذكر فى كتب التواريخ ان فى آخر ملك سابور = ذى الاكتاف ظهرت امة مخالفة للمجوسية فهاجمهم اذرباد بن مارسقند بن سسب بن دوشرين بن منوشهر وغلبهم ثم اراهم آية بان امر بصب نحاس مذاب على صدره فصبت عليه وجمد ولم يضره فحينئذ صير سابور اولاده مع اولاد زرادشت من الموبدان موبديه و ليس يطلق على ما فى كتاب ابستا الذى جاء به الا لرجل منهم يوثق بدينه ويحمد طريقته عند اصحاب دينهم ولا يوسع له فى ذلك الا بعد ان يكتب له سجل يحتج به من اطلاق ارباب الدين ذلك له و كانت له نسخة فى خزانة دارا بن دارا الملك مكتوبة بالذهب فى اثني عشر جلد من جلود البقر فاحرقه الاسكندر حين هدم بيوت التيران وقتل الهراينة ولذلك ضاع من حينئذ منه قدر ثلاثة اخماس فانه كان ثلثين نسكاً والباقي فى ايديهم الان قدر اثني عشر نسكاً ونسك اسم قطعة من قطعاته كما نسمي نحن القرآن اسباعاً ... »

ترجمه

« پس از آن زردشت پسر سفید تومان (سپیتمان) ^۱ آذربایجانی که از نسل شاه

۱ - کلمات میان دو هلال در ترجمه از ملحقات نگارنده است .

منوچهر و از خاندان اعیان و بزرگان موقان بود بیامد، و این در زمانی بود که سی سال از سلطنت ویشتناسب گذشته بود. قبایی دربر او بود که از چپ و راست شکاف داشت، و زناری از لیف خرما بر میان بسته بود، و خرقة رنگین نمیدین^۱ دربرداشت، و با خود صحیفه کهنه‌ای داشت که بادست آن را بسینه چسبانده بود. مجوس چنان گمان دارند که وی بهنگام نیمروز از سقف ایوان شاهی در بلخ پایین آمد و سقف برای او شکافته شد^۲. ویشتناسب پس از راحت نیمروز خود نزد وی آمد و زردشت او را بمجوسیت (دین مزدیسنائی) و تمام کردن ایمان بخدا و تسبیح و تقدیس او، و دست کشیدن از پرستش شیطان، و فرمانبرداری از پادشاهان، و اصلاح طبیعت، و ازدواج بانزدیکن دعوت کرد. و اما در خصوص ازدواج بامادر من از سپید مرزبان رستم^۳ شنیدم که می گفت زردشت چنین آئینی برای پیروان خود نگذاشت^۴، بلکه در انجمنی که ویشتناسب از بزرگان و دانشمندان زمان فراهم کرده بود، در ضمن پرسشها چون سخن از آن بمیان آمد که اگر کسی بامادرش از مردمان دور ماند و ترس آن داشته باشد که نسل او برافتد و بر هیچ زن جز مادرش دست نیاید، چنین فتوی داد که در این صورت در آمیختن بامادر روا باشد. کتابی آورد که آن را ابستا (اوستا) می نامند؛ این کتاب بزبانی جزهمه زبانه نوشته شده. بزبانی است که حروف آن بر جمیع زبانها فزونی دارد، تا چنان باشد که اهل هیچ زبانی علم آن را منحصر بخود نسازند. وی کتاب خود را در برابر ویشتناسب نهاد و دانشمندان حضور داشتند و گروهی از مردم فراهم آمدند؛ پس زردشت فرمود تا مس را بگذاختند و آنگاه گفت «خداوندا اگر این کتاب از تست که مرا با آن نزد این پادشاه فرستاده‌ای

۱ - فرام «در مقرر بقرام» در کتابهای لغت خرقة هشتمین است که قسمتی از آن رنگین است و نقشهایی دارد، ولی گمان من آنست که در اینجا بمعنی نقاب آمده است. ۲ - ظاهراً نسخه صحیح «فیشتق» باید «فتشفق» بوده باشد. ۳ - همان مؤلف معروف مرزبان نامه است. بیرونی مکرراً همین شخص را بعنوان منبع اخبار خود مربوط بایران قدیم نام می برد. ۴ - معنی حرفی متن این است، «این را شریعت و قانون قرار نداد».

زبان مس گداخته را از من بازدار». پس فرمود تامس گداخته را براو فرو ریزند و آن را بر سینه و شکم او ریختند و بزیر و روی او روان شد و بر کنار هرتارموی او گلوله‌ای از مس آویخته شد. و شنیده‌ام که در زمان سلطنت شاهان ایشان (ایرانیان) این گلوله‌ها را در خزانه‌های خود محفوظ می‌داشتند. پس ویشتاب دعوت اورا اجابت کرد و گفت که فرشتگانی از طرف خدا نزد او آمده و باو فرمان داده‌اند که چون زردشت بیاید باو بگردد و آنچه را آورده بپذیرد. و زردشت پس از آن هفتاد سال و بقولی چهل و شش سال بزیست و مردم را بدین خود خواند. عبرانیان را گمان آنست که زردشت از شاگردان الیاس پیغمبر بوده است. خود وی (زردشت) در کتاب موالید^۱ خویش آورده است که در جوانی علم را در حران^۲ نزد البوس^۳ حکیم آموخته است. و رومیان چنان می‌پندارند که وی از موصل بود، و ممکن است در این گفته از آذربایجان تا موصل منظور نظرشان بوده باشد. و گفته یونانیان در باره وی همانست که امونیوس^۴ در کتاب خویش مشتمل بر آراء فلاسفه آورده است. بنا بر نوشته آن کتاب، فیثاغورس را دو شاگرد بوده که یکی را فلاپوس^۵ می‌گفتند و دیگری را فیلو کوس^۶. فلاپوس بیلا دهند رفت، و بر همین مؤسس مذهب برهمنی هفت سال نزد او علم آموخت و عقاید فیثاغورس را از او فرا گرفت. پس

۱ - کتاب موالید کتابی است که مؤلفان کتب احکام نجوم مسلمانان گاهی با این نام و گاهی بدون نام زردشت نسبت می‌دهند، و ظاهراً این نسبت معمول است. این کتاب که باید متضمن احکام نجوم قدیم ایرانی بالخاصه قسمت مربوط به رایچه یا طالع بوده باشد، شاید تألیف یکی از علمای احکام نجوم ایران متعلق بدوره متأخر باهلی و سریانی در زمان ساسانیان بوده است که کسی بنام زردشت، که نام غیر متعارفی در آن زمان نبوده، آن را نوشته است. در مطالبی هم که از کتاب ابومعشر بلخی اقتباس شده بعضی آثار نجوم یونانی دیده میشود که شاید از راه حران انتقال یافته است. قدیمترین منابع عربی از این زردشت بنام «زرادشت الحکیم» یاد کرده‌اند. ۲ - مرکز بسیار معروف بتپرستی که تمدن یونانی در آن رواج داشت. ۳ - محتملاً آمونیوس هرمیاس اسکندرانی قرن پنجم میلادی. ۴ - محتملاً فیلولائوس، از فیثاغوریان و مروجان مذهب فیثاغورسی قرن پنجم ق. م. ۵ - با آنکه این اسم در میان یونانیان رایج بوده نتوانستیم شخصی آن را تعیین کنیم.

از مرگ فلاویوس برهمن آراء خود را برشالوده^۱ مذهب فیثاغورس بنا نهاد. و اما فیلو کوس بیابیل رفت و در آنجا وارثوش^۲ معروف به زردشت پسر پورکشسپ (پوروشسپ) ملقب بسفید تومان (سپتمان) او را ملاقات کرد و از وی مذهب (فیثاغورس) را آموخت؛ چون فیلو کوس از دنیا رفت زردشت بکوه سبلان در آمد و چند سالی در آن درنگ کرد و کتاب خود را تألیف نمود و آنچه را که معروف است پدید آورد. و درست آنست که وی از آذربایجان بود، و دلیل این امر همان است که پیشتر آوردیم و گفتیم که وی در کتاب موالید خود آورده است که با پدرش بشهر حرّان نزد البوس حکیم آمد و شد می کرده و از او کسب معرفت می نموده.

و در کتب تاریخ آمده است که در پایان پادشاهی شاپور ذوالاکتاف فرقه‌ای مخالف دین زردشتی پدید آمدند؛ آذرباد بن مارسفندبن سسب (؟) بن دوشرین بن منوچهر^۳ با آنان محاجه کرد و برایشان پیروزشد. پس کرامت و آیتی بایشان نمود و آن چنان بود که فرمود مس گداخته برسینه او فرو ریزند و چون چنین کردند مس گداخته افسرد و باو آزاری نرسید. پس شاپور فرزندان وی و فرزندان زردشت را در طبقه موبدان موبد قرار داد. و هیچ کس را بکتاب اوستا که زردشت آورده دسترس نیست مگر آنگاه که از دین وی مطمئن شوند، و پیروان این دین رفتار نیکوی او را بستانند، و چون چنین باشد باید تصدیق نامه‌ای تحصیل کند مشعر باینکه پیشوایان دین باو اجازه داده‌اند که در کتاب اوستا نظر کند. نسخه‌ای از این کتاب در خزانه دارابن دارا نگاهداری می شد که آن را با طلا بر روی دوازده پوست گاو نوشته بودند. در آن هنگام که اسکندر آتشکده ها را ویران کرد و هیربدان را کشت این کتاب را نیز بسوخت. از آن زمان باندازه سه خمس این کتاب

۱- ممکن است این نام تحریفی از زرتوش Zaratush (به جای زرتشت) مطابق صورت لاتینی Zaratus صورت یونانی Zaratos بوده باشد. ۲- این شخص همان آتورپارت مارسپندان معروف است. تا آنجا که من اطلاع دارم این تنها جایی است که نام جد وجد اعلای وی آمده.

از دست رفته، و از سی نساک^۱ آن بیش ازدوازه نساک برجای نمانده؛ نساک نام پاره‌ای از پاره‌های اوستا است، همان گونه که ما پاره‌های قرآن را اسباع^۲ می‌نامیم ...،

ذیل

پس از آنکه این مقاله را نوشتم درصدد برآمدم که بنسخه‌ای از الآثار الباقیه که متن فوق مندرج در کتاب دانشمندان آذربایجان از آن نقل شده دسترس پیدا کنم. مؤلف کتاب اخیر بمن اطلاع داد که این قسمت و قسمتهای دیگری از کتاب بیرونی را که جای آن در چاپ زاخائو خالی است در حدود بیست و پنج سال پیش «از نسخه کامل منحصر کتاب» که در کتابخانه سلطان بایزید استانبول (معروف به کتبخانه عمومی) نگهداری می‌شود استنساخ کرده است. وی با کمال مهربانی قسمتهای دیگری را که در نسخه چاپی ناقص است و حدود بیست سطر (از سطرهای این مجله) پیش و شانزده سطر پس از آنچه در کتاب دانشمندان آذربایجان بچاپ رسیده را شامل می‌شود، برای من فرستاد که عبارت «فیجتمع له ثلثة آلاف و اربعمئة و سبعة و خمسون» در آخرین سطر صفحه ۲۰۶ چاپ زاخائو ختم می‌شود. این سطر بادوازه سطر از صفحه ۲۰۷ همان کتاب پایان مقاله مربوط برادشت است. امیدوارم که در شماره آینده B.S.O.S. قسمتهای بازمانده را منتشر سازم.

۱ - هر يك از فصول اوستا نساك نام دارد. ۲ - قرآن را بهفت قسمت تقسیم می‌کردند و هر قسمت را سبع می‌نامیدند.